

مجلس چهارم: معرفت به ولایت و وصول به توحید عملی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
 وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَمَوْلَانَا أَصْلِحِ الْجُودَ وَعَيْنِ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ؛  
 أَبِي الْأَكْوَانِ بِفَاعِلِيَّتِهِ وَأُمَّ الْإِمْكَانِ بِقَابِلِيَّتِهِ  
 حَبِيبِنَا وَحَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
 وَعَلَى أَخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَوَزِيرِهِ وَخَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ  
 وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ  
 وَعَلَى الْأَحَدِ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ، الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ  
 لَا سِيَّامَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ  
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْفُونَ \* لَهُمُ  
 النَّبُورُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>١</sup>

## ولایت عبارت است از توحید عملی

ولایت عبارت است از توحید عملی؛ یعنی: قائل بودن به پروردگار و مربی بودن او در مقام

<sup>١</sup>سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲ - ۶۴. معاد شناسی، ج ۲، ص ۴۹:

«آگاه باشید که برای اولیای خدا هیچ گونه ترس و اندوهی نیست \* آنان کسانی هستند که ایمان آورده و به مقام تقوا رسیده بودند \* برای آنان در زندگانی دنیا و در آخرت بشارت است، و در کلمات خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ و این است بهر مندی و کامیابی بزرگ.»

اکمال، و اطاعت و تسلیم در مقابل اوامر او؛ یعنی: خدا را از عالم مفهوم خارج کردن و در عالم خارج، انوار و صفات و اسماء او را مشاهده کردن و در نفوس جا دادن. و هر کمالی که انسان به او می‌رسد به واسطه این مسئله است، یعنی: قائل بودن به توحید پروردگار و تسلیم در مقابل اوامر او؛ و الاً صرف اعتقاد به وجود پروردگار، آن پروردگار مفهومی که با عالم خارج نسبتی نداشته باشد، مورد اذعان تمام مشرکین عرب هم بوده است.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُوْلُنَّ اَللّٰهُ﴾؛<sup>۱</sup> «ای پیغمبر، اگر از آن مشرکین سؤال کنی آسمان‌ها و زمین را که خلق کرده است؟ همه می‌گویند: خدا!»  
در این خدا کسی شک ندارد.

﴿اَفِي اَللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾؛<sup>۲</sup> «آیا در خدا شکّی است که آسمان‌ها و زمین را ایجاد کرده است؟!»

نه! آن خدا شک ندارد و همه بر وجود چنین خدایی متفق‌اند. صحبت در آن خدایی است که علمش و قدرتش و حکمتش نافذ باشد و عالم‌السرّ و الخفیات باشد و بر اعمال انسان مطلع باشد و انسان را در عالم کون، عبث خلق نکرده باشد و دارای حساب و کتاب باشد؛ این خدا محلّ کلام است که مترفین و ملاً، یعنی مستکبرین جامعه، مردم را از این خدا دور می‌کردند و به بت‌پرستی و می‌داشتند تا اینکه به این وسیله به منویات شخصی خود برسند.

### توحید عملی، یگانه دستگیر و راهبر انسان

ولایت یعنی: خدایی را که آسمان‌ها و زمین را ایجاد کرده است، در مظاهر اسماء و صفات، حتّی کوچکترین اسماء جزئیّه، ملاحظه و مشاهده کردن و معتقد بودن و انسان خود را در تحت قیمومت چنین پروردگاری قرار دادن. و اگر کسی به این درجه از ولایت برسد، توحید عملی دارد و الاً توحید عملی ندارد؛ و توحید لفظی و مفهومی هم به درد نمی‌خورد. آنچه دست انسان را می‌گیرد، توحید عملی است!

### عبادت پروردگار بدون اطاعت پیغمبر، منافی با ولایت

آیات قرآن دلالت می‌کنند بر اینکه هر پیغمبری از طرف خدا آمده است، مردم را به توحید و اطاعت از آن پیغمبر دعوت کرده است؛ ﴿فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَاَطِيعُوْنَ﴾.<sup>۳</sup>

۱ سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۵.

۲ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰.

۳ سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۹۰.

در سوره شعراء چندین مرتبه این عبارت تکرار می‌شود که حضرت نوح و حضرت لوط و حضرت صالح و حضرت شعیب به امت خود دعوت می‌کردند: «خدا را اطاعت کنید و از من اطاعت کنید!»

تنها عبادت خدا بدون اطاعت از پیغمبر، دین و مذهب نیست؛ تا عبادت پروردگار توأم با اطاعت پیغمبر نباشد، ولایت نیست. آن خدا، خدای تخیلی و خدای موهومی است، و خدای موهومی در خارج نیست. آن خدایی که پیغمبر معرفی می‌کند و برای رسیدن به معارف او دستوراتی قرار می‌دهد و انسان را از نقطه نظر افعالش به یک سلسله افعالی محدود می‌کند که او را از خیانت و غوایت و تجاوز به حقوق و ستم بر نفس باز بدارد و انسان را در مقام عدل و حق متحقق کند و تمام مراتب عبودیت را در وجود انسان منطبق کند، اطاعت و عبادت از این خدا مثمر ثمر است.

**﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾**<sup>۱</sup> «از خدا باید اطاعت کنید، از پیغمبر خدا باید اطاعت کنید و از امام هم باید اطاعت کنید!»

تا اطاعت از اولی الامر نباشد، اطاعت از خدا و پیغمبر نیست؛ و لذا دیده می‌شود که تمام آن خلفای جور که می‌آمدند، برای اینکه مردم را دعوت به خود کنند و بر اریکه حکومت جائزه خود ادامه دهند، خود را اولی الامر معرفی می‌کردند و می‌گفتند: «اطاعت خدا را بکنید و اطاعت پیغمبر را هم بکنید، اما باید از ما حرف گوش کنید!» اما این خلاف منطق قرآن است!<sup>۲</sup>

### دعوت توحیدی اولی الامر برای وصول به معارف الهی

منطق قرآن می‌گوید: اولی الامر همان افرادی هستند که دعوت آنها عین دعوت خدا و پیغمبر است و برای وصول به معارف الهی در طریق توحید واقع است؛ و غیر از افرادی که به درجه عصمت رسیده باشند و از جانب رسول خدا به مقام خلافت و وصایت رسیده باشند، کسی اولی الامر نیست تا وقتی که اختیار زمام امور معنوی و تکوینی و تشریحی مردم را به دست نداشته باشد.<sup>۳</sup>

---

«تقوای خدا را پیشه سازید و از من اطاعت کنید!»

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اختصاص لقب «أولوا الأمر» به حضرات معصومین علیهم السلام و هم‌چنین اینکه خلفای جور به ناحق این لقب را به خود نسبت می‌دادند، رجوع شود به /مقام شناسی، ج ۲، ص ۱۴۵؛ ج ۹، ص ۱۳۸؛ ج ۱۸، ص ۲۱۷؛ /انوار الملکوت، ج ۲، ص ۹۷؛ حیات جاوید، ص ۱۲۵.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر و شرح آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ رجوع شود به /مقام شناسی، ج ۲.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

«ای پیغمبر! این مردم، این امت، این افرادی که به تو ایمان آورده‌اند، ایمان نیاورده‌اند و ایمان نمی‌آورند مگر آن زمانی که در منازعات و مشاجراتی که بین آنها اتفاق می‌افتد، تو را حکم کنند (ملجأ و پناه آنها تو باشی، اختیار تو در کانون وجود آنها حکم‌فرما باشد و یکسره به سوی تو برای رفع خصومت و حل مشکلات خود بیایند) و بعد از اینکه در میان آنها حکم کردی در دل خود از حکم تو خستگی و ناراحتی نبینند، حرج نبینند (آن کسی را که بر علیه او حکم کردی مانند آن کسی باشد که بر له‌اش حکم کردی؛ اگر حکم بر علیه کسی

بکنی و او در دلش ناراحت بشود و خسته بشود و ملول بشود، این ایمان ندارد).

﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ باید به حدّ اعلیٰ تسلیم اوامر تو باشند، آن وقت می‌شوند مؤمن. «

### تثبیت در راه سلوک إلى الله از ثمرات تبعیت از مقام ولایت

﴿وَلَوْ أَنَّا كُنَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهٖ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَنبِيْئًا﴾<sup>۲</sup>

«اگر ما بر آنها بنویسیم و حکم کنیم که: خود را بکشید، از وطن خود جلاء اختیار کنید، ترک وطن کنید، به این گفتار ما و امر ما گوش نمی‌کنند مگر افراد اندکی، که آنها مؤمنند؛ درحالی‌که اگر همه افراد به حرف ما گوش می‌کردند، برای آنها خیلی خوب بود، قدم‌های آنها را در صراط توحید استوار می‌کرد، ثبات قدم به آنها می‌داد، دل‌های آنها را محکم می‌کرد و در راه پروردگار صاحب اراده و یقین می‌شدند. «

﴿وَإِذَا لَأَتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۳</sup> «ما از پیش خود به آنها اجر بزرگ می‌دادیم، مزد بزرگ و جزاء بزرگ می‌دادیم!»

خدا که به کسی علم می‌دهد، می‌گویند: علم لدنی داده است؛ یعنی علمی که از ناحیه خداست. در اینجا هم که جزاء از ناحیه پروردگار به ما می‌رسد، غیر از جزای دیگر است.

﴿وَلَهْدِيْنَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾<sup>۴</sup>؛ «دیگر اینکه: ما آنها را در صراط مستقیم وارد می‌کردیم.»

که هیچ اعوجاجی، انحرافی، افراطی، تفریطی در او متصور نیست و از نقطه نظر زندگی

۱ سوره نساء (۴) آیه ۶۵.

۲ سوره نساء (۴) آیه ۶۶.

۳ سوره نساء (۴) آیه ۶۷.

۴ سوره نساء (۴) آیه ۶۸.

شخصی، اجتماعی، فردی، دنیوی، اخروی، امر معاش، امر معاد، از هر جهت وجود آنها در میزان و صراط حق و عدالت به سوی مقصد و راه کمال حرکت می‌کند؛ این معنی صراط مستقیم است.

### معیت با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین، اثر تبعیت از ولایت

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>

«کسی که از خدا و رسول اطاعت کند، معیت پیدا می‌کند و یکی می‌شود با پیغمبران و صدیقین و شهداء و صالحین.»

و چه بسیار خوب رفقای پیدا می‌کند که هم‌نشینان و هم‌صحبتان او انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین باشند.

﴿ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> «این فضلی است از طرف پروردگار که عنایت می‌شود به آن افرادی

که در سایه اطاعت خدا و پیغمبر به هم‌نشینی و مصاحبت با انبیاء و اولیاء فائز گردند.»  
که نتیجه ولایت است؛ یعنی: نتیجه اطاعت!

### ولایت، اساس اعتقاد شیعه

و لذا اساس اعتقاد شیعه که بر ولایت است، این اساس مکتب تربیت است. شیعه می‌گوید: تمام افراد باید در تحت تربیت امام باشند، اوامر او را گوش کنند و نواهی او را ترک کنند. این، انسان را به سعادت می‌رساند. اگر انسان بگوید: «خدا را قبول دارم»، اما در تحت اطاعت امام نباشد، فایده ندارد؛ زیرا که خدای مصنوعی و تخیلی انسان را تربیت نمی‌کند. اگر انسان بگوید: «خدا را قبول دارم، پیغمبر خدا را هم قبول دارم، قرآنی را که آورده قبول دارم، اما از امام تبعیت نمی‌کنم، خودم سنت پیغمبر را می‌گیرم و آیات قرآن را مطالعه می‌کنم و عمل می‌کنم»، گمراه است؛ نمی‌فهمد! برای اینکه [وجود] پیغمبری که به انسان تعلیم کند، آیه قرآن را تفسیر کند، خاص را از عام، ناطق را از منطوق، مجمل را از مبین جدا کند لازم است؛ قرآن کلیات است، هرکس قرآن را برای خود به نحوی تفسیر می‌کند!

و تمام ظلمه عالم، از خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس، با آیات قرآن برای حکومت جائره خود استدلال می‌کردند؛ و از سنت پیغمبر هم تبعیت می‌کردند و خود و همه مردم را به جهنم می‌بردند! این فایده ندارد.

### مکتب ولایت، مکتب تربیت

۱۱ سوره نساء (۴) آیه ۶۹.

۲۲ سوره نساء (۴) آیه ۷۰.

انسان باید خود را در تحت تربیت قرار بدهد؛ آن کسی که خدا را می‌شناسد، پیغمبر را می‌شناسد، عالم به حقیقت قرآن است، صلاح را از فساد تشخیص می‌دهد، نفوس را می‌شناسد، دواى هر فرد را می‌شناسد، به انسان دستور می‌دهد که باید این کار را بکند، این می‌شود ولایت. و مردم زیر بار این معنا نمی‌روند! چون مشکل است! مکتب ولایت، مکتب تربیت است و مردم نمی‌خواهند تربیت بشوند؛ چون تربیت، ریاضت دارد.

اسب، دوست دارد مهار خود را پاره کند و خود را در میان مزرعه و زراعت مردم بزند، از طبع انسان و از اینکه در تحت اوامری باشد گریزان است. و برای اینکه انسان به مقام کمال برسد، چاره‌ای نیست که تربیت بشود.

بچه‌ای که می‌رود مدرسه، یک روز دیده نشده که این بچه با میل، با عشق برود سر کلاس بنشیند؛ تا زنگ تفریح بشود، خوشحال همه می‌ریزند بیرون! اگر یک روز خبر بیاورند که: مدیر مریض است، امروز مدرسه تعطیل است، شادی می‌کنند و به هوا می‌پرند و کلاس را تعطیل کنند! اگر یک روز خبر بیاورند که: امروز زنگ شما دو برابر شده است و دو ساعت اضافه باید در مدرسه توقف کنی، آن روز ماتم می‌گیرند. طبع از تربیت دارد فرار می‌کند ولی چاره‌ای نیست. بچه برای اینکه تربیت بشود باید برود و در تحت تعلیم استاد باشد.

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد \*\*\* هیچ آهن، خنجر تیزی نشد

هیچ حلوائی نشد استاد کار \*\*\* تا که شاگرد شکر ریزی نشد<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین تربیت می‌کند و لذا مشکلات بر شیعه زیاد می‌شود؛ در هر زمانی [این طور است]! چون شیعه مکتبش مکتب سازندگی است، هم خودش را می‌سازد و هم عیالش را و هم فرزند و هم همسایه و هم بقال سر کوچه، و تا شعاع نفوذ و قدرت خود می‌سازد. و برای این سازندگی، آفات و موانع بسیار زیاد است؛ لذا همیشه در ابتلاء است.

[اینکه] در روایات داریم: «کسی که شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، همیشه خود را

برای بلا (یعنی برای امتحان) باید آماده بکند!»<sup>۲</sup> بر همین اساس است.

<sup>۱</sup> شرح مثنوی، شهیدی، ج ۵، ص ۱۹۳.

<sup>۲</sup> تنبیه الخواطر (مجموعه ورام)، ج ۱، ص ۲۲۳:

«و رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي أُحِبُّكَ! فَقَالَ: «إِسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ!» فَقَالَ: «إِنِّي أُحِبُّ اللَّهَ! فَقَالَ: «إِسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ!»»

ترجمه: «مردی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: «من حقا شما را دوست دارم یا رسول الله!» پیامبر اکرم فرمود: «پس خود را برای فقر آماده کن!» مرد گفت: «من حقا خدا را دوست دارم!» پیامبر خدا فرمود: «پس برای رنج و بلا آماده شو!» (محقق)

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۸۸:

## تشرّف حارث همدانی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایتی را نقل می‌کنند که بسیار روایت خوبی است؛ مرحوم شیخ مفید در کتاب *أمالی*، مرحوم شیخ طوسی در کتاب *أمالی* خود، مرحوم إربلی در کتاب *كشف الغمّة*، ابی القاسم طبری شیعی در کتاب *بشارة المصطفى*<sup>۱</sup> با سلسله سند متصل از اصبع بن نباته - که اصبع بن نباته از اصحاب بزرگوار امیرالمؤمنین و از فدائیان این مکتب است - [نقل می‌کنند]:

قال: دَخَلَ الحارثُ الهمدانيُّ على أميرِ المؤمنینِ عليه السلامُ في نَفَرٍ مِنَ الشَّيعَةِ و

كُنْتُ فِيهِمْ، فَجَعَلَ الحارثُ يَتَّبِعُ في مِشِيَّتِهِ و يَخِيطُ الأَرْضَ بِمِجْحَنِهِ و كان مريضًا.

## قبیله همدان از موالیان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام

«اصبع می‌گوید: حارث همدانی (همدان، یک قبیله‌ای از یمن بود که بسیار افراد خوبی داشته و همه هم شیعه بودند، در آن زمان هم شیعه بودند و همه از محبّین و دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. و حارث همدانی هم از محبّین و شیعیان بوده و روایات در فضیلت حارث همدانی بسیار وارد است)<sup>۲</sup> با جماعتی از شیعیان که من جمله از آنها خود من بودم، بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدیم و حارث همدانی هم مریض بود، یک عصای سرکجی هم دستش بود و لذا سنگین راه می‌رفت و وقتی که راه می‌رفت این عصا را محکم به زمین می‌زد. «فَأَقْبَلَ عليه أميرُ المؤمنینِ عليه السلامُ - و كانت له منه منزلةٌ - فقال: «كيف تجِدُكُ يا حارثُ؟»

«امیرالمؤمنین علیه السلام رو کردند به حارث همدانی، درحالتی که حارث همدانی در نزد امیرالمؤمنین دارای شخصیت و منزلتی بود، امیرالمؤمنین به او گفتند: «حالت چطور است ای حارث؟!»

فقال: «نالَ الدهرُ يا أميرَ المؤمنینِ مِنِّي، و زادني أوارًا<sup>۳</sup> و غلبًا اختِصامُ أصحابِكُ بيابكُ.»

---

«قال علیُّ علیه السلام: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا!»

ترجمه: «کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد باید جامه‌ای از فقر برای خود آماده سازد!» (محقق)  
غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۵۷:

«قال علیُّ علیه السلام: مَنْ تَوَلَّانا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْلَبَسَ لِلْمِحْنِ إِهَابًا!»

ترجمه: «کسی که ولایت و محبت ما اهل بیت را داشته باشد باید پوستینی برای رنج‌ها و محنت‌ها بپوشد!» (محقق)  
*الأمالی*، شیخ مفید، ص ۳-۷؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۶۲۵-۶۲۷؛ *كشف الغمّة*، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۱۳؛ *بشارة المصطفى*، ص ۴؛ با قدری اختلاف در تمام مصادر.

<sup>۲</sup> *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۳۰۸.

<sup>۳</sup> *معاد شناسی*، ج ۲، ص: ۱۳۲، تعلیقه ۲:



«حارث همدانی عرض کرد: ”یا امیرالمؤمنین! همین طور که می بینی روزگار بر من غلبه کرده و مرا در حال ضعف و ناتوانی و مرض درآورده است، ولی یک چیزی موجب غضب و غلیان و اضطراب و حرارت باطن من شده که بیشتر مرض مرا شدید کرده این است که: اصحاب تو، یاران تو در خانه تو منازعه و مشاجره دارند.“»

قَالَ: «وَفِيمَ خُصْمَتِهِمْ؟»

«حضرت فرمودند: ”نزاع آنها، گفتگو و مشاجره آنها بر سر چه بابی است؟“»  
قال: «فِيكَ وَفِي الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ؛ فَمِنْ مُفْرِطٍ مِنْهُمْ غَالٍ، وَ مُقْتَصِدٍ طَالٍ، وَ مِنْ مُتَرَدِّدٍ مُرْتَابٍ لَا يَدْرِي أَيْقِدُمْ أَمْ يُحْجِمُ؟!»

«حارث همدانی عرض کرد: ”یا امیرالمؤمنین! نزاعشان درباره تو و آن سه نفری است که قبل از تو بودند، نزاعشان در بحث ولایت است؛ بعضی از اصحاب تو خیلی افراط می کنند و غلو می کنند، و بعضی ها هم به اقصا ط می می کنند و از آن غلو و افراط پایین ترند، و بعضی ها هم درباره تو تردید دارند و شک دارند، نمی دانند که قدمی جلو بگذارند یا عقب بگذارند، همین طور متوقفند!“»

فَقَالَ: «حَسْبُكَ يَا أَخَا هَمْدَانَ!»

«حضرت فرمودند: ”ساکت، بس است دیگر ای برادر جان! ای برادر همدانی من! فهمیدم دیگر!“»

### بهترین شیعیان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

«أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي التَّمَطُّ الْأَوْسَطُ، إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي.»

«حضرت فرمودند: ”ای حارث! بدان که بهترین شیعیان من همان طایفه وسط هستند که مقتصدند و از عدالت و حق در گفتگو تجاوز نمی کنند. آن کسانی که غلو می کنند باید بیایند در مرتبه اینها، و آن کسانی هم که کوتاهی می کنند و شک و ریب دارند، باید بیایند بالا و خودشان را به اینها برسانند.“»

فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ: «لَوْ كَشَفْتَ - فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي - الرَّيْنَ عَن قُلُوبِنَا وَ جَعَلْتَنَا فِي ذَلِكَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا!»

---

«در نسخه مجلسی که از *آمالی* شیخ روایت می کند، و در نسخه *آمالی* مفید و در نسخه *کشف الغمّة* ”أَوْرًا وَ غَلِيًّا“ وارد شده است. ولی در نسخه *بحار* نقل از *آمالی* مفید ”أَوْبًا غَلِيًّا“ و در نسخه *آمالی* شیخ ”أَوْرًا وَ غَلِيًّا“ و در نسخه *بشاره المصطفی* فقط ”غَلِيًّا“ آمده است.»

«حارث عرض می کند: "فدای تو شود ای امیرالمؤمنین، مادر من و پدر من! آرزوی من این است که یک قدری برای ما تکلم کنی و این چرکی را که روی دل‌های ما گرفته است، برداری و ما را در امر خود بصیر کنی، بینا کنی، صاحب یقین کنی!"»  
قال: «قَدْكَ!»

«حضرت فرمودند: "بسیار خوب، باشد!"»

### دین خدا به مردان شناخته نمی‌شود بلکه به علامت حق شناخته می‌شود

«فَإِنَّكَ امْرُؤٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ! إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ؛ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.»  
از اینجا استفاده می‌شود که در اثر کارهایی که بعضی از خلفای سابق کرده بودند و تبلیغات و انتشارات و بازار گرمی‌ها و...، خود حارث هم يك تکانی خورده بود، یعنی جلوه کار آنها به خود حارث يك تکانی داده بود.

«حضرت فرمودند: "کافی است! ای حارث تو مردی هستی که بر تو امر مشتبه شده است! دین خدا را به مردم نمی‌توان شناخت، به کثرت جمعیت و به شخصیت و به اعتبار و به استکبار آنها؛ (إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ!)، دین خدا با حق شناخته می‌شود؛ حق را بشناس تا دین را بشناسی!"»

دکتر طه حسین مصری این جمله را که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند - ظاهراً در کتاب علی و بنوه - می‌گوید: «از کلام خدا و رسول خدا گذشته، در تمام کره زمین را بگردید، کلامی از این قوی‌تر و عالی‌تر نمی‌بینید!»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین می‌خواهد بفرماید: دیگران رفتند سر و صدا کردند، خلافت را گرفتند، مساجد را پر از جمعیت کردند، لشکر کشی کردند، آوازه‌های خیلی شدید، چشم‌گیر؛ اینها تو را گول نزنند! دین خدا به بزرگی کارها و چشم‌گیر بودن آنها شناخته نمی‌شود، دین خدا به افراد شناخته نمی‌شود؛ به آیه حق شناخته می‌شود! تا انسان حق را درک نکند اهل حق را نمی‌فهمد: «فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ اوّل، حق را باید بفهمی تا بفهمی لواداران حق کدام‌ها هستند.»

«یا حارث! إنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَالصَّادِعُ بِهِ مَجَاهِدٌ.»

«ای حارث! حق، بهترین گفتار است و آن کسی که صدای خود را به حق بلند کند، مجاهد در راه خدا است.»

«و بِالْحَقِّ أَخْبِرُكَ، فَأَرَعِنِي سَمْعَكَ، ثُمَّ خَبِّرْ بِهِ مَنْ كَانَ لَهُ حَصَافَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ!»

<sup>۱</sup> سیری در نهج البلاغة، ص ۳۵.

«من الآن با تو از روی حق دارم صحبت می‌کنم، تو را خبر می‌دهم به حق؛ گوشت را فرا دار، خوب گوش کن؛ بعد برو از اصحاب و یاران خود آن افرادی که فهمشان قوی است، دارای شخصیت علمی هستند و دارای مناعت هستند، این مطالب را به آنها بگو!»

### گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث درباره درجات و مقام خود

«أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ، قَدْ صَدَّقْتَهُ وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ؛ ثُمَّ إِنِّي صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ فِي أُمَّتِكُمْ حَقًّا.

فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ، وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ - يَا حَارِثُ - وَ خَالِصَّتُهُ. وَ أَنَا صَفْوَةٌ وَ وَصِيُّهُ وَ وَلِيُّهُ وَ صَاحِبُ نَجْوَاهُ وَ سِرِّهِ.»

«ای حارث، بدان که من بنده خدا هستم و برادر پیغمبر خدا، و اولین صدیق پیغمبر (یعنی: تصدیق‌کننده پیغمبر، اولین کسی که پیغمبر را تصدیق کرد). من تصدیق کردم نبوت پیغمبر را در لحظه اول، آن هنگامی که آدم بین روح و جسدش بود. از آن گذشته، اولین تصدیق‌کننده پیغمبر هستم در امت شما حقا (در عالم امر، آن وقتی که آدم بین روح و جسد بود، تصدیقش کردم؛ و در عالم خلق هم اولین کسی که تصدیق پیغمبر کرد، من بودم). پس ما اولین هستیم و ما آخرین، و ما خاصه پیغمبر هستیم (یعنی برگزیده؛ مصطفی یعنی کسی که مورد انتخاب است، برگزیده است).

(و خالصته آن شیره کشیده، لباب پیغمبر زحمت کشید، اما تمام زحمات پیغمبر شیره کشیده و خالص، وجود ماست، من شاگرد پیغمبرم، من خالصه پیغمبرم).  
(و أنا صفوه) برگزیده پیغمبرم.

(و وصیه) وصی پیغمبرم و ولی پیغمبرم (ولی پیغمبر یعنی آن کسی که از طرف پیغمبر صاحب اختیار شد بر تمام امت تا روز قیامت).

و من صاحب نجوای پیغمبرم (پیغمبر نجوارا ممنوع کرد، مگر اینکه من با پیغمبر نجوا می‌کردم) و من صاحب سر پیغمبرم.»

«أُوتِيَتْ فُهُمَ الْكِتَابِ وَ فَصَلَ الْخُطَابِ وَ عِلْمَ الْقُرُونِ وَ الْأَسْبَابِ.»

«به من داده شد فهم کتاب.»

یعنی: من قرآن را می‌فهمم، من کتاب عالم تکوین را درک می‌کنم. از امیرالمؤمنین

علیه السلام سؤال کردند: «آیا جبرئیل بر شما وحی می‌آورد؟! حضرت فرمودند: «نه، اللهم الا اینکه

پروردگار علی‌اعلیٰ به ما فهم کتاب داده است.»<sup>۱</sup> عمده مسئله این است.

<sup>۱</sup>التفسير الصافي، ج ۱، ص ۳۱؛ نور ملكوت قرآن، ج ۱، ص ۳۴۹:

«(وَ فَصَلَ الْخِطَابِ) «خطاب فاصل.»»

یعنی: هر خطابی در عالم بشود، فصلش دست من است؛ می فهمم کدام درست است، کدام غلط است. هر کس به هر دینی، به هر مذهبی، به هر علمی، به هر خصوصیتی باشد، حق و باطل در دست من است!

«و علم قرون.»»

علم قرون یعنی چه؟ مردم آمدند، سلسله‌ها آمدند، گذشتند، اینها چه قسم با همدیگر ارتباط دارند و احوالشان چه بوده است هم در دست من است.

«و علم اسباب.»»

یعنی: علم قضا و قدر. من اطلاع دارم بر اینکه این [حوادث و اتفاقاتی] که الآن می افتد، چه عللی روی آن کار کرده تا اتفاق افتاده است؛ از اراده پروردگار تا اینکه نزول کند در هر یک از عوالم تا برسد به این عالم. این علم اسباب است؛ این را خدا به من داده است.

«و اسْتُوْدِعْتُ أَلْفَ مِفْتَاحٍ يَفْتَحُ كُلَّ مِفْتَاحٍ أَلْفَ بَابٍ يُفْضِي كُلُّ بَابٍ إِلَى أَلْفِ أَلْفِ عَهْدٍ.»

«خدای علی‌اعلیٰ به عنوان ودیعه، [اسرار و مطالبی] به من امانت داده است، از جزء اسراری که به من داده است این است که هزار کلید از اسرار

به من داده است؛ کلیدهایی که با هر کدام یکی از عوالم غیب و اسرار را باز می کند. با هر کلیدی هزار در باز می شود و هر دری انسان را می کشاند به هزار عهد و میثاق پروردگار.»

«و أُيِّدْتُ و أُتْخِذْتُ و أُمِدِدْتُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ نَفْلًا.»

«از این گذشته، خدا خواسته که تفضّل به من کند، مرا مدد کرده است به لیلۃ القدر.»

لیلۃ القدر آن شبی است که تمام مقدرات از عالم قضا و قدر می آید در آسمان دنیا و بر قلب امام وارد می شود؛ از تمام اینها گذشته، تمام مقدراتی که بر عالم وارد می شود در قلب من و در نفس من است، لیلۃ القدر در من موجود است. لیلۃ القدر و تمام مقدراتی را که ملائکه پایین می آورند ﴿نَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾<sup>۱</sup> در وجود من و در نفس

---

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که از او پرسیدند: «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ سِوَى الْقُرْآنِ؟! آیا از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، غیر از قرآن در نزد شما مقداری از وحی آسمانی می باشد؟!» حضرت گفت: «نه، سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید؛ مگر اینکه خداوند به بنده خودش فهمیدن کتابش را عنایت فرماید: قال: لا و الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ؛ إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ عَبْدًا فَهَمًّا فِي كِتَابِهِ.»

<sup>۱</sup> سوره قدر (۹۷) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۳۴:

«در شب قدر ملائکه و روح با اذن و اجازه پروردگارش از عالم بالا نزول می کنند نسبت به هر امری.»

من است.

«وإن ذلك يجري لى ولمن استَحْفَظَ مِنْ ذُرِّيَّتِي مَا جَرَى اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مِنْ عَلَيْهَا.»

«و این مطالبی که گفتیم و این امداد به لیلۃ القدر، خدا به من عنایت کرده است، در وجود من جاری و ساری است و برای آن کسانی که تحفظ کنند امانت پروردگار را از ذریه من (مقصود ائمه است) باقی خواهد بود تا هنگامی که این آسمان و زمین شب می‌بیند و روز می‌بیند، تا زمانی که خداوند علی‌اعلی و وارث زمین و آن افرادی که روی زمین تا قیامت هستند گردد، این سر باقی است؛ و این [سر] الآن دست امام زمان است.»

### أمیر المؤمنین علیه السلام قسمت کننده آتش دوزخ

«وَأُبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ! لَتَعْرِفَنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْحَوْضِ وَ عِنْدَ الْمُقَاسِمَةِ.»  
«ای حارث، تو دوست دار ما هستی! من به تو یک بشارت می‌دهم تا اینکه

مرا بشناسی وقت مردن، کنار صراط در قیامت، پهلوی حوض کوثر، عند المقاسمة.»  
پس چند جا؟ چهار جا: یکی هنگام مردن؛ هنگامی که انسان از صراط می‌خواهد عبور کند؛ پهلوی حوض کوثر؛ و عند المقاسمة. چهار جا انسان امیر المؤمنین را می‌بیند با آن روح ملکوتی.<sup>۱</sup>  
[قَالَ الْحَارِثُ: «وَمَا الْمُقَاسِمَةُ؟»]

قَالَ: «مُقَاسِمَةُ النَّارِ! أَقَاسِمُهَا قِسْمَةٌ صَحِيحَةٌ؛ أَقُولُ: هَذَا وَلِيِّ فِائِرْ كِيَه، وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ!»  
ثُمَّ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِ الْحَارِثِ فَقَالَ: «يَا حَارِثُ! أَخَذْتُ بِيَدِكَ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِي، فَقَالَ لِي - وَ قَدْ شَكَّوْتُ إِلَيْهِ حَسَدَ قُرَيْشٍ وَ الْمُنَافِقِينَ لِي -: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ بِحُجْرَتِهِ - يَعْنِي عَصْمَتَهُ مِنْ ذِي الْعَرْشِ تَعَالَى - وَ أَخَذْتَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ بِحُجْرَتِي، وَ أَخَذَ ذُرِّيَّتُكَ بِحُجْرَتِكَ وَ أَخَذَ شِيعَتُكُمْ بِحُجْرَتِكُمْ.» فَمَاذَا يَصْنَعُ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ، وَ مَا [ذَا] يَصْنَعُ نَبِيُّهُ بَوَصِيِّهِ؟

خُذْهَا إِلَيْكَ يَا حَارِثُ؛ قَصِيرَةً مِنْ طَوِيلَةٍ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ.» يَقُولُهَا ثَلَاثًا.  
«حارث گفت: "مقاسمه چیست؟"

حضرت فرمود: "قسمت نمودن آتش دوزخ است؛ من آن را قسمت می‌کنم به تقسیم صحیحی و می‌گویم: ای آتش، این مرد از موالیان و پیروان ماست او را رها کن؛ و این مرد از دشمنان

<sup>۱</sup> به علت ناقص بودن فایل صوتی این سخنرانی، ادامه مطالب از کتاب معاد شناسی، ج ۲، ص ۳۹ - ۱۴۶ آورده شد. (محقق)

ماست او را بگیر!“

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام دست حارث را در دست خود گرفتند و گفتند: ”ای حارث! روزی، من از آزار قریش و منافقین این امت و حسدی

که بر من می‌بردند خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شکایت کردم؛ رسول خدا دست مرا گرفت و در دست خود قرار داد، همین طوری که من دست تو را در دست خود گذارده‌ام و فرمود:

چون قیامت بر پا گردد، من دست به ریسمان الهی و دامان عصمت پروردگار تعالی، صاحب عرش، خواهم زد، و تو ای علی دست به دامان من می‌زنی، و ذریّه و اولاد تو دست به دامان تو می‌زنند، و شیعیان شما دست به دامان شما می‌زنند.

بگو ببینم: در آن حال، خدا با پیغمبرش چه معامله‌ای خواهد نمود؟ و پیغمبرش با وصی خود چه معامله خواهد نمود؟

ای حارث! این را که گفتم بگیر و به دل خود بسپار؛ اندکی بود از بسیار. آن وقت حضرت سه مرتبه فرمود: تو یگانه و متحد هستی با هر کسی که او را دوست داری، و برای توست تمام

اعمالی که اکتساب نموده‌ای.»<sup>۲</sup> و

فَقَامَ الْحَارِثُ يُجِرُّ رِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: مَا أَبَالِي بَعْدَهَا مَتَى لَقِيتُ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيتَنِي.

<sup>۱</sup> «و چه خوش شعرانی از پارسی‌زبانان، این قسمت از فرمایش مولا را به نظم درآورده‌اند؛ چنانکه در *أمثال و حکم* دهخدا، ص ۱۹۲۵، که در مجلد چهارم است، از بابا افضل آورده است:

\*\*

تا در طلب گوهر کانی کانی

تا زنده بیوی وصل جانی جانی

\*\*

فی الجملة حدیث مطلق از من بشنو

هر چیز که در جستن آنی آنی

و از کمال اسماعیل آورده است:

\*\*

آدمی بر حسب همّت خویش افزاید

هر چه اندیشه در آن بندد چندان گردد

و از مولوی آورده است:

\*\*

میل تو با چیست ببین بی شک آنی

به یقین بنگر خود را که چه‌ای زاغی یا باز و هما

و از اوحدی آورده است:

\*\*

هر چه ورزش کنی همانی تو

نیکویی ورزش اگر توانی تو

و از عین‌القضاة همدانی آورده است:

”جوبای هر چه هستی می‌دان که عین آنی؛ هر چه در بند آنی بنده آنی. هر چه دل‌بند توست خداوند توست؛ و هر چه هوای تو، خدای تو.“ (معاد شناسی)

<sup>۲</sup> و برای رسانیدن این واقعت چه خوب مجلسی در *بحار الانوار* (طبع کمپانی)، ج ۲ (مزار)، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ از عیون و *أمالی* صدوق در ضمن روایت مفصلی از حضرت رضا علیه السلام به ریّان بن شیبیب روایت کرده است که، آن حضرت به او فرمودند:

«يا بَنَ شَيْبِيبِ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.

يا بَنَ شَيْبِيبِ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ، فَاحْزَنْ حِزْنَنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَاتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا حَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (معاد شناسی)

## اشعار سید حمیری درباره گفتار امیرالمؤمنین به حارث

قال جميل بن صالح: و أنشدني أبو هاشم السَّيِّدُ الحَمِيرِيُّ - رَحِمَهُ اللهُ - فيما تَضَمَّنَهُ هذا الحَبْرُ:

۱. قَوْلٌ عَلَى لِحَارِثٍ عَجَبٌ \*\*\* كَمْ تَمَّ أُعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا
۲. يَا حَارِ هَمْدَانَ مِنْ يُمْتُ يَرِنِي \*\*\* مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا
۳. يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ \*\*\* بِنَعْتِهِ وَاسْمِهِ وَ مَا عَمِلًا
۴. وَأَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِي \*\*\* فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لَا زَلَلًا
۵. أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمِيمٍ \*\*\* تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا
۶. أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تَوْقَفُ \*\*\* لِلْعَرَضِ: دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا
۷. دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ \*\*\* حَبَلًا بِحَبْلِ الوَصِيِّ مُتَّصِلًا<sup>۱</sup>

---

۱ در بشارة المصطفى يك بيت ديگر نيز آورده است:

هذا لنا شيعَةٌ و شيعتنا \*\*\* أعطاني الله فيهم الأملًا

و این ابیات را با این بیت، در دیوان حمیری، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ آورده؛ و جمع‌کننده دیوان گفته است که: «اینها در اعیان الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۶۳، و کشف الغمّة، ص ۱۲۴؛ و مناقب، ج ۳، ص ۲۳۷؛ و شرح نهج البلاغة [ابن ابی الحدید] جلد اول، ص ۲۹۹ ذکر شده است.» (معاد شناسی)

۲ مجالس، شیخ مفید (طبع نجف اشرف، مطبعه حیدریه)، ص ۲ - ۴؛ و در بحار الأنوار (طبع آخوندی)، ج ۶، کتاب العدل و المعاد، ص ۱۷۸ تا ص ۱۸۰ با همین سند از مفید نقل کرده است؛ و در کشف الغمّة (طبع سنگی)، ص ۱۲۳ و ۱۲۴ بدون ذکر سند آورده است؛ و در أمالی، شیخ طوسی (طبع نجف، مطبعه نعمان، ۱۳۸۴ هجریه)، در جلد ۲، ص ۲۳۸ تا ص ۲۴۰ آورده است با این سند: \*\*\* جماعتی خبر دادند از ابی المفضل، از محمد بن علی بن مهدی کندی در کوفه و غیره، از محمد بن علی بن عمرو بن ظریف حُجری، از پدرش، از جمیل بن صالح، از أبو خالد کابلی، از أصبغ بن نباته؛ و در کتاب بشارة المصطفى (طبع مطبعه حیدریه، نجف سنه ۱۳۸۳ هجریه) در ص ۴ و ۵، با سند دیگری ذکر کرده است و آن این است: خبر داد به ما شیخ أبوالبقاء إبراهيم بن حسین بن إبراهيم رقا بصری به قرائت من بر او، در مشهد مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در محرم سنه پانصد و شانزده، او گفت: روایت کرد برای من شیخ أبو طالب محمد بن حسین بن عتبه، در ماه ربیع الاول سنه چهارصد و شصت و سه در بصره در مسجد نخاسین - که درود بر صاحب او باد - او گفت: حدیث کرد برای ما شیخ أبو الحسن محمد بن حسن بن حسین بن أحمد فقیه، او گفت: حدیث کرد برای ما حمویه أبو عبدالله ابن علی بن حمویه، او گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن عبدالله بن مُطَلَّب شیبانی، او گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن علی بن مهدی کندی، از محمد بن علی بن عمرو بن ظریف حُجری، از پدرش، از جمیل بن صالح، از أبو خالد کابلی، از أصبغ بن نباته. (معاد شناسی)



«چون حارث همدانی این سخنان دُرربار را از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام شنید، از جای خود برخاست و حرکت کرد، و چنان مست و مدهوش آن کلام شده بود که از شدت خوشحالی و سرور نمی‌توانست ردایش را جمع کند، می‌رفت و رداء به روی زمین می‌کشید و با خود می‌گفت: پس از استماع این کلمات، من دیگر باک ندارم که مرگ به سوی من آید یا من به سوی مرگ بروم!»

### ترجمه اشعار سید حمیری

جمیل بن صالح که از راویان این حدیث است گوید: شاعر اهل بیت، سید اسماعیل حمیری، مضمون این خبر را برای من چنین به شعر درآورد:

۱. گفتار علی بن ابی طالب به حارث بن أعور همدانی بسیار شگفت انگیز است، چه آن گفتار عجائب و غرائبی را در بر دارد.

۲. ای حارث همدانی! هر کس بمیرد مرا خواهد دید، چه مؤمن باشد یا منافق؛ در مقابل و روبروی من مرا دیدار خواهد کرد.

۳. او مرا با چشمان خود خواهد دید، و من او را با تمام صفاتش و نام و نشانش و کردار و عملش می‌شناسم.

۴. و تو ای حارث همدانی! در کنار پل دوزخ مرا خواهی دید و خواهی شناخت، و بنابراین از لغزش و افتادن از روی پل در میان جهنم بیم مدار.

۵. من در آن حال در نهایت تشنگی و فرط عطش تو، از آن آب‌های سرد خوشگوار به تو خواهم داد که از شدت شیرینی پنداری که عسل است.

۶. در هنگامی که در مقام عرض و حساب تو را متوقف دارند، من به آتش می‌گویم: او را رها کن و به این مرد نزدیک مشو!

۷. او را رها کن و ابداً گرد ساحت او مگرد و به او نزدیک مشو! چون دست او به ریسمانی محکم است که آن ریسمان به ریسمان ولایت وصی رسول خدا متصل است!»

### توضیحی پیرامون مذهب سید حمیری

علی بن عیسیٰ اربلی که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة گوید:

مرحوم سید اسماعیل حمیری در بدو امر، مذهبش کیسانیه و به امامت محمد بن حنفیه قائل بود و به رجعت او اعتقاد داشت. چون با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ملاقات کرد و آن حضرت او را به حقّ و مذهب اثنی عشریه دلالت کردند، از مذهب خود برگشت و به مذهب

<sup>۱</sup> در معالم العلماء در باب «بعض شعراء أهل البيت علیهم السلام»، ص ۱۳۴، ابن شهر آشوب گوید:

«در ابتدای امر، سید خارجی مذهب بوده؛ بعد، از کیسائیّه شد و سپس از امامیّه شد.» (معاد شناسی)

<sup>۲</sup> در ترجمه احوال سید حمیری، آیه الله سید حسن صدر در کتاب تأسیس الشیعه لعلموم الإسلام، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، ترجمه احوال سید حمیری را در ضمن شعرای شیعه بدین گونه آورده است:

«و از ایشان است سید ابن محمد ابوهاشم الحمیری. و «سید» لقب است و مراد از آن، سیدالشعراء است. اسمش اسماعیل بن محمد بن زید بن ربیع، از حمیر است. وی از مشاهیر شعرای عصر خود در کوفه بوده است. شعر، خوب و بسیار می سرود و در بسیار سرودن بلا نظیر بوده است.

ابن معتز در تذکره گوید: «سید حمیری چهار دختر داشت که هر یک از آنان چهارصد قصیده از قصائد پدر خود را حفظ داشتند. سید شاعری بود زیبا و خوش هیکل و تنومند و مورد پسند و حسن الأسلوب و محکم الشعر. با حذاقت ترین و ماهرترین مردمان در فن شعر بود. آنچه را که از فضائل و مناقب علی علیه السلام شنیده، در پیکر نظم درآورد. و در نظم حدیث همتا نداشت.»

ابن معتز گوید: «سید، شیعه مجاهر و بدون تقیه و پروا بود، با آنکه پدر و مادرش این طور نبوده اند. وی از حمیر شام است. گوید: بر من رحمت خداوندی به طور وافر و سرشار ریزش کرد، بنابراین من مثل مؤمن آل فرعون بودم.» ابن کثیر در تاریخش از اصمعی روایت کرده است که او گفت: «اگر سید در اشعار خود صحابه را سب نمی کرد، من احدی را در طبقه او بر وی مقدم نمی داشتم.»

من می گویم: به جهت آنکه در عصر او کسی نبود که در شعر بتواند به او نزدیک شود، در تمام فنون ادب و شعر، فرید و وحید بود، در شعر همتا نداشت، در مقام مسابقه و پیشی نبود، دارای طبع سیال و قریحه و قادی بود، فصیح و بلیغ بود، الفاظش سهل و شیرین بود، شعرش در انسجام نمونه بود، در شیرینی و حلاوت و در قدرت و استواری بیان بی مانند بود، گرچه قصیده وی طولانی می شد؛ و همه قصائدش طولانی است. بسیاری از مردم در اشعارش به دروغ دست برده و ساختگی هایی بدان افزودند و او را نسبت به فسق و فسوق دادند. سبب این امر هم معلوم است؛ سید در اول امر، کیسانی بود سپس مستبصر شد و در محضر حضرت صادق علیه السلام و به وسیله ایشان از راه حق تبعیت کرد. اوست که در این باره می گوید:

تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

\*\*\*

وَأَيَقَنْتُ أَنَّ اللَّهَ يَعْفُو وَيَغْفِرُ

\*\*\*

وَدُنْتُ بِبَدِينٍ غَيْرِ مَا كُنْتُ رَأِيًّا

هَدَانِي إِلَيْهِ سَيِّدُ النَّاسِ جَعْفَرُ

و به صحت پیوسته است که - طبق کتاب أبو عمر و کشفی - حضرت صادق علیه السلام سه بار برای وی طلب رحمت کردند.

وفات او در بغداد، سنه ۱۹۹ و گفته شده است سنه ۱۹۳ اتفاق افتاد. در تذکره گفته است: «در زمان هارون الرشید بود.» اشراف شیعه برای او هفتاد کفن فرستادند، اما هارون قبول نکرد و از عین مال خالص خود کفن او را داد، و بر او مهدی

---

عباسی بر طریقه امامیه نماز خواند.» - انتهى .

سید حسن صدر گوید: «من می گویم: مهدی، پدر هارون الرشید است و در سنه ۱۶۹ مرده است، و چگونه متصور است وفات سید حمیری در زمان رشید باشد؟ فتأمل. ابن معتز هم کسی نیست که درباره او این گونه اشتباهات توهّم رود. شاید در نسخه تذکره در تاریخ وفات، تصحیفی به عمل آمده است، یا از نام نمازگزار، لفظ "ابن" ساقط شده است؛ در هر حال، سزاوار است مراجعه شود، و من اینک مجال و وقت مراجعه را ندارم...» - انتهى کلام سید حسن صدر در تأسیس الشیعة .

و أنا أقول: لا شكّ ولا ريبَ که وفات حضرت صادق علیه السلام در شوال ۱۴۸ واقع شده است؛ بنابر آنچه را که ما از اعلام در متن آوردیم، باید وفات حمیری در زمان حیات حضرت باشد. و بنابراین با تمام تاریخ‌های واقعه در تذکره وفق نمی‌دهد. (معاد شناسی)